پاسخ فقیه قرآنی به وزارت ارشاد به سبب ممانعت از نشر تفسیر «البلاغ»

در سال ۱۳۷۴ وزارت ارشاد با طرح اشکالاتی بر محتوای تفسیر «البلاغ» اجازه چاپ به کتاب «البلاغ فی تفسیر القرآن بالقران» را نداد. متاسفانه ما اصل اشکالات وزارت ارشاد را در اختیار نداریم اما خوشبختانه پاسخ این اشکالات را که آیت الله صادقی تهرانی به وزارت ارشاد داده اند در اختیار داریم که هم اکنون به شرح زیر تقدیم می گردد :

بسم الله الرحمن الرحيم

در پاسخ به اشکالاتی که اشکال کننده ی وزارت ارشاد تهران بدون افتتاح به بسم الله بر تفسير البلاغ کرده اند نخست بايد گفت که اگر هم با ادلّه ای قانع نشوند دليل بر حقانيت اشکالاتشان و ممنوعيت چاپ و نشر اين تفسير نيست زيرا نظرات مفسران در طول تاريخ اسلامی در تفسير آيات گوناگون بوده است و هرگز يک فرد و يا يک گروه ممتاز هم نمی توانند با صحّه گذاردن بر نظراتی آن را مطلق جلوه دهند و يا با اشکال و ابطال از درجه ی اعتبار و چاپ و نشر کتابی بکاهند، وگرنه تمامی تفاسير اسلامی که طبعاً اختلافاتی زياد با هم دارند و موافق نظر اين اشکال کننده نمی باشند نبايد چاپ و نشر گردند و پاسخ مفصل به يکايک اشکالات از اين قرار است:

1- راجع به اولی الامر در آيه 83 نساء خود آيه گواه هست که فرمانداران جنگی مرادند، زيرا آيه در مورد جنگ است و اولی الامرِ جنگ همان فرماندارانند و از امامان معصوم تنها علی (ع) حضور داشته که فرمانده ی دوّم است، گرچه حضرتش افضلِ اولی الامر است ولی اين اولی الامر جنگی در انحصار اين يک فرد نيست زيرا جمع است. آری «اولی الامر» در آيه ی «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» چنانکه مفصّلاً بيان داشته ايم در انحصار فرمانداران مطلقِ رسول (ص) يعنی امامان معصوم (ع) است.

2- امّا عِلم غيب که در اختصاص وحی رسالتی است اعمّ است از وحیِ معارف و احکام ، معجزاتی مانند احياء موتی و ابراء اکمه و ابرص و علم اسماء برای آدم (که معرفت مقام شامخِ حضرت محمد (ص) و 13 معصوم بعد از آن حضرت است) که این نيز خود از امتيازات وحی رسالتی است . «و علّمک ما لم تکن تعلم» نيز همان علومی است که مقتضای رسالتِ الهی می باشد، و بالاخره «لا اعلم الغيب» غيب مطلق را که در اختصاص خداست از آن حضرت سلب کرده و آياتی ديگر علم رسالتی را ويژه ی آنان دانسته است، و محدوده ی «فاسالونی قبل ان تفقدونی» نيز محدوده ی رسالت و ولايت است و نه آنکه کلِّ معلومات، به طور مطلق مراد باشد.

3- در آيه 151 اعراف هم هرگز نسبتِ خطا به موسی و هارون داده نشده بلکه بر مبنای «ربّ اغفرلی» عملی مرجوح در برابر ساحت اقدس الهی انجام داده اند، که از باب «حسنات الابرار سيئات المقربين» در عرف شرع ؛ مرجوح هم نيست.

4- اينکه نسبت تشبيه داده که انبيای عظام از بدو تولّد معصوم بوده اند بر خلاف نص خُدای شيعه است که «و عصی آدم ربه فغوی» و در اينجا آيه و روايات هماهنگی صد در صد دارند که آدم پيش از رسالت ؛ گناهی گرچه کوچک مرتکب گرديد، و اين خود تفسير به رأی است که بر مبنای اعتقاد گروه خاص بر خلاف نصّ قرآن نظری بر قرآن تحميل گردد.

5- در آيه «لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله» تنها استقلالِ مالکيت رسول در برابر خدا سلب شده، و اگر اين سلب نسبی مالکيت غلط است ؛ اعتراض اين آقای اعلم المفسرين بر نص قرآن است و نه تنها بر مفسّری که پنجاه سال در قرآن تدبّر کرده است.

6- در آيه ی 30 سوره يونس و دهها آيه ديگر علم به وقت قيامت را در انحصار خدا می بينيم، و فرمايش علی (ع) در مورد علمِ «فيما بينکم و بين الساعة» است، و اگر هم تصريحی بر خلاف قرآن از معصوم روايت شود مردود است.

7- درباره ی آيه 45 هود که نوح از کفر فرزندش بی اطلاع بود آيه «و لا تکن مع الکافرين» خود شاهد است، که نفرمود «من الکافرين» بلکه «مع الکافرين» و اين دفع تهمتی است از حضرتش که نمی دانسته او از «من سبق عليه القول» است و الّا چرا درباره غرق فرزندش از خدا سؤال می کند؟!

8- درباره ی آيه «و ما کنت تدری ما الکتاب و لا الايمان» طبق نصّش علم به قرآن و حدود ايمانی را که با قرآن حاصل می شود از حضرتش نفی کرده ايم و آيا معترض معتقد است که نزول قرآن هرگز نقش در ازدياد علم و ايمان حضرتش نداشته و حال آنکه مامور است که «رب زدنی علماً» و مراتب علم و معرفت و تقوی بی نهايت است؟!

9- در آيه 121 طه «و عصی آدم ربه فغوی» اشکال گیرنده نسبت عصيان را به آدم پيش از رسالتش را تهمت تلقی کرده، و حال آنکه مقتضای نصّ آيه است، وانگهی رسالتش پس از قبول توبه بوده و نه پيش از آن، که «فتاب عليه و هدی» مقدمه ای برای ثم اجتباه ربه» است، و اگر هم اجتباء پيش از توبه باشد اشکال بر قرآن وارد است نه بر مفسّر که طبق نصّش تفسير کرده و اينکه علّامه طباطبائی و شيعه اعتقاد به عصمت انبياء پيش از رسالتشان هم دارند نص قرآن را رد نمی کند. و همين علامه طباطبائی در تقريظی که بر تفسير «الفرقان» نوشته اند آن را مايه روشنی چشم و افتخار مفسرین قلمداد کرده اند.

10- اما آيه «اهل الذکر» در آيه 7 سوره انبياء، شامل علمای اديان نيز هست که مطلّع بر وحی الهی می باشند و درباره کیفیت وحی مورد سؤالند، ولی منافاتی با اين ندارد که ائمه افضل اهل الذکرند چنانچه در آيه ديگر چنان است.

11- در آيه 15 قصص «هذا من عمل الشيطان» مورد اشکال شده و حال آنکه نص قرآن است، البته دفاع از اسرائيلی موحّد توسط موسی ؛ عملی رحمانیست ولی تصادفاً مرگش شيطانی بود که آنهم بدون اختيار موسی اتفاق افتاد و اين هم قبل از رسالت حضرت موسی بود که موجب تأخير رسالتش گرديد و سپس «ثم جئت علی قدر يا موسی».

12- در آيه 143 صافات راجع به يونس «انی کنت من الظالمين» مستشکل بر يونس و خدای يونس اعتراض کرده که چرا او را ظالم شمرده، حال آنکه ظلم در اينجا به معنی نقص دعوت است که داعی رسالتی بايد تا آخرين لحظه صبر کند و محيط دعوتش را ترک ننمايد، و شرط استجابت دعايش نیز بر مبنای بقاء قومش در شرک بود که آنها ايمان آوردند و دعا هم مستجاب نشد.

13- در آيات 17 و33 سوره ی قمر راجع به آسانی قرآن برای تذکر، مستشکل به خدا ايراد کرده، و برای تحکيم ايرادش اختلاف نظرات مفسرين را پيش کشيده ولی بايد از اين اعلم العلمای تفسير پرسيد آيا اختلاف نظرات مفسران در نتيجه ی نقصان بيان قرآن است يا نقصان در برداشت از آن ؟ و اگر صرفاً اختلاف در امری، سبب شک و ظن در آن باشد بنابراين اختلاف در وجود خدای واحد ، او را بايد از موارد شک و ترديد قرار دهد، و اصولاً اختلاف در حق ثابت و درستی آن در اثر کج بينی کسانيست که آن را درست نمی نگرند ؛ و اگر قرآن که بزرگترين معجزه ی پيامبر اسلام است ظنی بود هرگز دليل روشن برای اثبات حقانيت اسلام وجود نداشت. و اينکه ما نيازمند به تفسير قرآنيم در حقيقت خود را تفسير می کنيم که پرده های جهالت را از پيش چشمهای خود دور کنيم تا اين نور و برهان و تبيان را درست بنگريم. وانگهی قرآن خود مفسر خود است که «و لا يأتونک بمثل الاجئناک بالحق و احسن تفسيراً» و اگر اينگونه تفسير دليل بر ظنی بودن است ، تمامی متون علمی که تفسير و شرح می شود ظنّی الدلالة خواهد بود.

14- آيه «لتبين للناس ما نزل اليهم» هم بيان قرآنی رسول يعنی خود آيات قرآن است که حقايق کتابهای آسمانی را برايشان بيان می کند چنانکه از خود اين دو آيه پيداست، وانگهی اگر قرآن ظنی الدلالة باشد و بيان رسول قطعی ؛ ديگر قرآن حجت بالغه الهی نيست بلکه عوج و کج است و حال آنکه خداوند می فرماید : «و لم يجعل له عوجاً، قيماً لینذر باسا شدیدا» وانگهی مردم کافر با شنيدن همين قرآن احياناً ايمان می آوردند و ايمانشان به رسول نيز در سايه اين بود که شنوندگان قرآن ؛ ربانی بودن آن را دريافت می کردند و سپس تصديق می کردند که آورنده ی آن الهی است.

و مهم اينست که تفسير البلاغِ ما متن مختصری از تفسيرسی جلدی الفرقان است که بايد برای روشنتر شدن مطالبش به آن مراجعه کرد مانند کتاب شرايع که متن کتاب جواهر است و برای روشن شدنش بايد به جواهر مراجعه کرد و نه اينکه کتاب شرايع ظنی الدلالة باشد؛ و خود «بل هو آيات بينات فی صدور الذین اوتوا العلم» شاهد مدعی است که قرآن خود بينات است ولی از مجرای علم ، تدبر و دقت حقايقش شکافته می شود، و فرق است ميان ظنی الدلالة بودن و دارای عمق و ژرفا بودن که با دقت و بررسی درست ، روشن می شود و قرآن روزنامه نيست بلکه برنامه کامل زندگی است که بايد با بررسی هر چه بيشتر به حقايقش آگاه شد.

تقسيم آياتش به محکم و متشابه به معنی تقسّم به ظنی الدلالة و قطعی الدلالة نيست، زيرا مقصود از متشابهات ، صفات و افعال خداست که از نظر وحدت و اشتراکِ تعبيری با صفات و افعال مخلوقین شبهه به وجود می آورد ولی خود آيات محکمات مفسر متشابهات است که «هن ام الکتاب» مانند «يد الله فوق ايديهم» که «ليس کمثله شیء» ید را به معنای قدرت تفسير می کند و نه عضو جسمانی ؛ وانگهی با دقت بيشتر در آيات متشابهات آنها را هم بدون رجوع به محکماتش می توان فهميد، چنانچه امام صادق (ع) فرمودند : «المتشابه ما اشتُبه علی جاهله».

15- در صفحه 549 تفسیر البلاغ هم حضرت ابراهيم را مقصر ندانسته ايم بلکه قاصر دانسته ایم که نمی دانست آزر تا آخر کافر خواهد بود بلکه از لفظ «واهجرنی ملياً» چنان فهميد که اميد هدايتش هست زيرا دور شدن را از او طلب کرد و از اين جهت هم برای او استغفار کرد و الّا استغفارش در صورت علم به کفر مطلق آزر طبق نصّ آيه حرام بود چنانچه که خداوند متعال می فرماید : «ما کان لنبي و الذين آمنوا ان يستغفروا للمشرکين من بعد ما تبين لهم انهم اصحاب الجحيم» و علّامه طباطبائی هم مفصّلاً اين مطلب را در الميزان بيان کرده اند چنانکه خود مستشکل نيز در ترجمه ی همين آيه مطلب فوق ذکر را نیز آورده است، و ظاهراً علت اينگونه کج فهمی و تناقض ، عدم بررسی مطالب و عجولانه حکم کردن است ؛ و اما «الّا قول ابراهيم لابيه» استثنای روشن بر اسوه بودن ابراهيم است که به استثنای وعده ی استغفارش ، وی اسوه است ولی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون استثناء اسوه است.

16- در آيه «سئل سائل بعذاب واقع» که مکی است و تقاضای عذاب واقع از طرف بن فهری مرتد بود ، هرگز تناسبی با امير المؤمنين ندارد و آياتی که دلالت بر خلافت حضرتش دارد کم نيست تا به مثل اين آيه تمسک شود و در برابر مخالفين موجب وهن خلافت گردد.

نگارنده اين مختصر را به سختی به رشته تحرير درآورده ، زيرا مبتلا به سستی دست گرديده و از اين خواننده مستشکل و ساير خوانندگان انتظار می رود که مطالب ديگران را درست بررسی کنند تا موجب رسوایی آنان و يا مانع نشر معارف قرآن نگردد و نیز مقتضی است میزگرد علنی تشکيل گردد و علمای برجسته علوم اسلامی در آن شرکت کنند تا معلوم شود نگارنده با ادله قاطع ، چگونه اعتراضات خود را بر علوم مختلف اسلامی وارد می کند، و تاکنون با تأليف حدود هشتاد جلد کتاب در حدود پنجاه سال اين حقيقت را ثابت کرده است که حتی در فقه که متجاوز از پانزده کتاب به زبانهای فارسی و عربی از وی پخش شده ، به دليل کتاب و سنّت قطعيه بر خلاف بسياری از نظرات فقهای شيعه و سنّی نظر داده است و هرگز جوابی هم دريافت نکرده است. در هر صورت اين کتاب چه در ايران و چه در جاهای ديگر طبع و نشر می شود و اينگونه اشکالات مانع طبع آن و ساير تفاسيری که با نظر این اعلم المفسرين اختلاف دارد نخواهد بود.

راجع با اغلاط لفظی هم بعضی مفهوم است و بعضی هم خطای رایانه ای است و برخی هم مانند «يغولون» از بابِ شغلتنا است که تبديل به شدرستنا شده، زيرا مراد ما از «يغولون» گفتاری نادرست است و نه از باب (قول). در خاتمه نسبت به اغلاط لفظی که استخراج کرده اند متشکرم، و چون مؤلف به تأليف خود مأنوس است لذا با حدود هفت مرتبه مراجعه اين چند غلط باقيمانده است که تصحيح می شود و با مراجعه ی دقيق ديگر، به ياری خدا صحيح و درست خواهد بود.

و السلام علينا و علی عباد الله الصالحين.

قم المشرّفه- جمعه 16/4/74